

آئین جهانی

فهرست

پیشگفتار

۱- کلیاتی درباره جایگاه دین در تاریخ

قانون تغییر در جهان

ظهور ادیان در تاریخ بشر

اصول و فروع در تعالیم ادیان

هدف ادیان

مرحله تدنی جوامع دینی

کوشش برای احیای دین قدیم

تجدید دین از نظر بهائیان

۲- اصول اعتقادات بهائیان

اعتقاد به خدا

اعتقاد به پیغمبران و ادیان و وحدت آنها

یگانگی مردمان

۳- مختصری از تاریخ آئین بهائی

تشکیلات اداری

۴- برگزیده‌ای از آثار بهائی

از آثار حضرت بهاء‌الله

از مناجات‌های حضرت بهاء‌الله

از آثار حضرت عبدالبهاء

از مناجات‌های حضرت عبدالبهاء

پیشگفتار

بیش از صد و پنجاه و پنج سال از پیدایش آیین بهائی در جهان می‌گذرد در این مدت نسبتاً کوتاه بسیاری از اهل قلم مقاله‌ها و کتاب‌هایی دربارهٔ این آئین نگاشته و بر بنیاد باورها و ذوق خود مطالبی در رد یا اثبات یا صرفاً تشریح آن ترتیب داده‌اند...

اگر چه آئین بهائی از ایران برخاسته است با این حال بهائیان آن کشور به حکم حکومت‌های وقت هرگز مجاز نبوده‌اند که آزادانه آثار خود را در میان هموطنانشان در ایران انتشار دهند - به همین علت بیشتر مطالبی که راجع به دیانت بهائی در دسترس ایرانیان قرار گرفته، آلوده به غرض نویسندگان بوده و پرده از حقیقت برداشته است - به بیان دیگر بسیاری از اطلاعاتی که بیشتر ایرانیان درباره بهائیان و مرام آنان به دست آورده‌اند، ناشی از مطالبی بوده است که مخالفان آن آئین در نوشته‌های خود بارها گفته و باز می‌گویند...

راست این است که در طول تاریخ بشر همیشه بوده‌اند کسانی که تنها باور خود را باور حق و درست دانسته و تاب شنیدن عقیده و اندیشه‌های دیگران را نداشته‌اند و به محض رویارویی با فکری نوین زمام خرد و زبان و قلم را به دست تنگ نظری سپرده و به رد و تخطئه

اندیشه‌های جدید برخاسته‌اند - ناگفته پیداست که روشن اندیشان
راهی جز این در پیش می‌گیرند...
اکنون این امکان فراهم آمده است که فارغ از محدودیت‌هایی که
در ایران وجود داشته و دارد و در محیطی آزاد اصول و تعالیم آئین
بهائی را با هموطنان عزیز مقیم خارج از ایران در میان نهیم... روی
سخن در این جزوه کوتاه با کسانی است که می‌خواهند بدون غرض
و پیش داوری کلیاتی درباره آئین بهائی بدانند...

۱- کلیاتی درباره جایگاه دین در تاریخ

قانون تغییر در جهان

شاید در جهان بسیار کمیاب باشد اموری که بتوان درباره آن با قاطعیت و به نحوی کلی حکمی صادر کرد، اما می توان با قاطعیت و به نحوی کلی حکم کرد که در جهان هستی همه چیز دستخوش دگرگونی است؛ همه چیز در معرض تغییر است. در هیچ جانشانی از ثبات نمی توان جست. در هیچ جا سراغی از ماندگاری و تغییرناپذیری نمی توان گرفت. شاید بتوان گفت که تنها قانونی که تغییر نمی پذیرد خود قانون تغییر است. بدین ترتیب می توان با این سخن متناقض نما اعا کرد که تنها ثابتی که در جهان وجود دارد در نفس قانون تغییر است.

دیگرگونی، هم در مورد اشیاء طبیعی و مادی صورت می گیرد و هم در امور غیرمادی و معنوی پدید می آید. انسان و هر آنچه به او ارتباط یابد نیز از این حکم کلی جدا و مستثنی نیست. آدمی از آنرو که در جهان به سر می برد، و نه الزاماً بدان سبب که از جهان است، تابع قوانین آن است. پس می توان گفت که قانون تغییر بر احوال انسان نیز حکم می راند و او را در رهگذر زندگی خویش دیگرگون

می‌سازد.

از آنجاکه انسان در این جهان در چارچوب زمان و مکان زندگی می‌کند، به ناچار محاط به شرایط و اوضاع زمانی و مکانی می‌شود و این واقعیتی بدیهی است که به راستی نیازی به اثبات آن نیست. همه مظاهر زندگی انسان نیز متحول و تغییرپذیر است. تاریخ بشری در واقع کارنامه دیگرگونی تمامی پدیدارهای زندگی انسان است. این دیگرگونی‌ها همه جوانب زندگی آدمی را - از چگونگی تغییرات جسمانی او گرفته تا شرایط اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و فکری و هنری و غیر آن - در بر می‌گیرد. دین و قانون تغییر دین نیز از دسترس تغییر و تحول بیرون نیست، زیرا دین یکی از مظاهر زندگی بشری است و به همین سبب عوامل تحول و دیگرگونی در آن نیز عمل می‌کند و از آن چیزی جز آنچه از پیش بوده است، می‌سازد.

اما تا آنجا که تاریخ اختلافات اهل ادیان نشان می‌دهد، اگر نگوئیم همه پیروان ادیان گوناگون، دست کم می‌توان گفت بیشتر آنان قانون تغییر و تحول را در مورد دین خود جاری نمی‌دانند. بدین معنی که دین را - به ویژه دین خود را - نظامی تغییرناپذیر و جاودانی تلقی می‌کنند که تا آن زمان که انسان در جهان باشد، ضامن سعادت او خواهد بود. شاید بسیار دشوار بتوان در میان پیروان دین‌ها و آئین‌ها کسانی را یافت که تغییر را در ارتباط با دیانت خود

پذیرند و آن را نیز مشمول این حکم کلی جهان بدانند.
اما راست این است که دین نیز، مانند دیگر پدیده‌های این جهان، متغیر است و زاد و مرگی دارد. هر دینی در شرایط ویژه‌ای زاده می‌شود؛ دوران نوزادگی و کودکی را می‌پیماید؛ می‌روید می‌بالد؛ گسترش می‌یابد؛ بر مردم سرزمین‌ها و فرهنگ‌هایی که با آن روبرو می‌شود اثر می‌گذارد؛ همچنین از آنها تأثیر می‌پذیرد؛ خود فرهنگ و تمدنی به بار می‌آورد؛ تاریخ می‌سازد و سرانجام در شیب کهنسالی می‌افتد؛ سالخورده می‌شود؛ از تاب و توان باز می‌ماند و خود به تاریخ می‌پیوندد.

ظهور ادیان در تاریخ بشر

انکار نمی‌توان کرد که دین در زندگی مردمان اثر زیادی نهاده است. تاریخ بشریت را نمی‌توان جدا از تأثیر ادیان مطالعه کرد. این تأثیر در آغاز حیات بخش و سودمند است و زندگی آدمی را پربارتر می‌سازد. دین‌ها با شمار اندکی از پیروان آغاز می‌کنند. نخست سخن از آرمان‌ها و هدف‌های تازه است. پیروان دین جدید با ایمانی افزاینده به گسترش دامنه آئین نوین می‌پردازند و به اصطلاح تبلیغ می‌کنند. از آنجا که شمار پیروان در آغاز اندک است، همبستگی در میان آنان، در مقایسه با دوره‌های آینده، بیشتر است. بسیار می‌شود

که دینی، پس از گسترش و نفوذ در زادگاه خود، به سرزمین‌های دیگر سرایت می‌کند و در آنها هم ریشه می‌دواند و استوار می‌شود. از این مرحله به بعد رفته رفته فرهنگی نوین از آمیزش آن دین با فرهنگ‌ها و تمدن‌های دیگر پدید می‌آید. از این رهگذار است که اهل دانش و بینش و هنر و اندیشه ظاهر می‌شوند و مجموعه فرهنگ و تمدن بشری را بارورتر و سرشارتر می‌سازند.

اصول و فروع در تعالیم ادیان

با یک نظر کلی به ادیان می‌توان یک جنبه ثابت و یک جنبه متغیر در آنها تشخیص داد. با اندکی مسامحه می‌توان گفت که در همه ادیان جبهه ثابت - که در واقع «اساس» آنهاست - کمابیش از وحدتی نسبی برخوردار است. به عبارت دیگر، وجوه مشترکی ثابت و همانند در میان ادیان گوناگون وجود دارد، خواه این ادیان از جمله آئین‌های سامی مانند آئین یهود و مسیحیت و اسلام باشد یا از ادیان غیرسامی همچون کیش بودائی و هندی و زردشتی و یا از ادیان سازمان نیافته و بومی افریقا و امریکا و جز آنها. این وجوه مشترک به طور کلی عبارت است از:

- اعتقاد به مبدائی که از آن به عنوان خدا نام برده می‌شود.

● اعتقاد به رسولان و پیام‌آوران به عنوان رابط میان مردم و مبدأ مذکور.

● اعتقاد به شریعت به عنوان مجموعه‌ای از اوامر و نواهی - امر و نهی‌ها - و آداب و رسوم رفتار دینی، و در نتیجه:

● اعتقاد به مجازات و مکافات اینجهانی یا آن جهانی به عنوان نتیجه رفتار مخالف یا موافق با شریعت.

● وجود مجموعه‌ای از تعلیمات اجتماعی و احکام و قوانین مربوط به زندگی جاری مردم.

● اعتقاد به اصول اخلاقی بشردوستانه‌ای مانند محبت و مهربانی به نوع و راستی و درستی در رفتار و دوری از دروغ و ریا و آزار و غیره.

همانگونه که گذشت، می‌توان (البته با اندکی مسامحه) وجوه اشتراکی را که در بالا بدان اشاره شد، در اکثر ادیان یافت. اما آشکارا اختلافاتی نیز در ادیان به چشم می‌خورد. تفاوت‌هایی که دین‌های گوناگون با هم دارند معمولاً در جزئیات مربوط به تفسیر و تعبیر وجوه مشترک آنها پدید می‌آید. به بیان دیگر، آنچه ادیان را از یکدیگر جدا می‌سازد، فروع مربوط به آداب و مراسم مذهبی و روابط اجتماعی و معاملات است، که شامل جزئیات مربوط به

اعتقاد به خدا و پیغمبران و دستورهای شریعت و قوانین و احکام و اصول اخلاقی است نه نفس اعتقاد به اصول مشترک؛ و ای بسا که اگر پیروان آئین‌های گوناگون نیک بنگرند و به اصل دین چشم بدوزند، اختلافی بنیادی در میان دین خود و دیگر دین‌ها نیابند.

پس می‌توان گفت که جنبه ثابت ادیان از وحدتی نسبی برخوردار است، اما جنبه متغیر ادیان را می‌توان در ساحت تفاوت‌های آنها با یکدیگر بررسی کرد. بنابر آنچه گفته شد، تفاوت‌هایی که در ادیان وجود دارد در فروع و جزئیات است، اما این تفاوت‌ها را نمی‌توان نادیده گرفت، زیرا همه اختلافاتی که در دین‌های گوناگون وجود دارد ناشی از همین تفاوت در جزئیات است. جنبه متغیر دین تنها حاکی از وجوه اختلاف یک دین در رابطه با دیگر ادیان نیست، بلکه این جنبه متغیر - یا فروع - در طول تاریخ تحول و پیشرفت یک دین واحد نیز تغییر می‌کند. به عنوان مثال، طرز تلقی از مفاهیمی چون بهشت و دوزخ و عبادات در میان پیروان یک دین در زمان‌های مختلف یکسان نمی‌ماند.

یکسان نبودن و یکسان نماندن این طرز تلقی از مقوله‌های گوناگون دینی ناشی از دیگرگونی اوضاع و شرایط کلی فکری و اجتماعی است.

بنا به اصلی که از پیش بدان اشاره شد، ناگفته پیداست که

جامعه بشری نیز پیوسته تغییر می‌یابد. عوامل گوناگون جسمانی و محیط زیستی، اوضاع اقتصادی و سیاسی، شرایط اعتقادی، علم و صنعت، هنر و ادبیات و... همگی در ایجاد این تغییر دست دارند. جامعه پا به پای زمان و با تأثیر عوامل یاد شده به پیش می‌رود و گسترش می‌یابد و به گونه‌ای جز آنکه از پیش بود در می‌آید و در نتیجه برداشت مردمان از دین و فروع آن دیگرگون می‌شود.

هدف ادیان

هدف هر دینی در وهله نخست آموزش اخلاق و سامان بخشیدن به روابط مردمان و نشان دادن راهی برای زندگی آنان است، آفریدن فضائی برای ایجاد و گسترش یگانگی و مهر و داد در میان آدمیان است، تعیین غایت و هدف و معنی بخشیدن به زندگی انسان است. و در سخنی کوتاه، تغییر اوضاع موجود و بهبود آن، است.

البته هدف‌های هر دینی در ارتباط با اوضاع و شرایط محیطی که از آن برخاسته است، تعیین می‌شود. شاید بتوان گفت که هیچ دینی در زمان زایش و دوره نخستین رویش خود با وضع موجود در زمان خود سر سازگاری ندارد. حتی شاید بتوان ادعا کرد که تغییر دادن وضع موجود از جمله علت‌ها و نیز هدف‌های اصلی پدید آمدن

ادیان است. نخست دین به عنوان عاملی ثابت دست به تغییر شرایط موجود می‌یازد و اوضاع جامعه‌هائی را که با آن روبرو می‌شود، دیگرگون می‌سازد. باورهای مردمان را اصلاح می‌کند؛ نظام ارزش‌ها، اعم از اخلاقی و اجتماعی و قانونی و فلسفی و سیاسی و جز آن را، به زیر سؤال می‌کشد و بسیاری از اعتقادات مرسوم دینی را که مردم با گذشت زمان از جمله بدیهیات انگاشته‌اند، از نو تعبیر و تفسیر می‌کند.

مرحلهٔ تدنی جوامع دینی

اما در اینجا پرسشی می‌توان طرح کرد: پس از آنکه تغییر مورد نظر حاصل شد و جامعه به صورتی که دین در ابتدا معین کرده بود درآمد، چه خواهد شد؟

پاسخ به این پرسش چندان آسان نیست، اما نادیده نمی‌توان گرفت که دین به عنوان عاملی که زمانی می‌کوشید اوضاع را دیگرگون سازد، به مرور زمان با شرایطی کاملاً متفاوت با آنچه از پیش وجود داشت روبرو می‌شود، چه که جامعه با گذشت زمان و تحت تأثیر عوامل گوناگون، که دین مذکور نیز از جمله آن عوامل است، دیگرگون شده و به صورتی متفاوت با آنچه از پیش بود، در می‌آید. در این حالت نیز دین، مانند زمان نخستین ایجاد آن، با

شرایط جامعه سر سازگاری ندارد، منتهی این بار دین - یا بهتر آنکه بگوئیم رهبران دین - به جای کوشش برای تغییر وضع موجود، خواستار تثبیت و ابقاء و حفظ آنند. بدین صورت دین، که در آغاز عامل تغییر بود، حال به دست رهبران مانع تغییر می شود. در این بازار است که هر نظر تازه، هر تعبیر جدید، هر کوششی برای تغییر اوضاع «بدعت» نام می گیرد و تخطئه و تکفیر می شود. نظری به دوره نخستین پیدایش ادیان بزرگ جهان و آزاری که از دست رهبران و پیروان دین گذشته بر سر بانیان و مؤمنان آئین جدید رفته، شاهد گویائی بر این مدعاست.

اکنون اگر وضع دین با زمان آغاز و دوره رویش و گسترش آن مقایسه شود، تفاوتی ماهوی و بنیادین دیده خواهد شد: بسیاری از اصول به دست فراموشی سپرده شده و در عوض فروع و جزئیات و مسائل ثانوی تا مقام اصول فرا رفته است. هدف های غائی دین یعنی نزدیک شدن به سرچشمه هستی آدمی و بازگشت به مبدأ (خدا) و ارزش هائی چون برادری و برابری و دوستی و مهربانی و راستی و یگانگی را ارجی نمانده و در عوض جزئیات مربوط به چگونگی خواندن نماز و گرفتن روزه و به طور کلی احکام ثانوی و فرعی اهمیت تام به خود گرفته و در نتیجه هدف اصلی این عبادات و احکام فراموش شده است. آنچه شرع برای حفظ تدین لازم

می‌شمرد، اهمیتی بیشتر از آنچه در خور آن است یافته و تبدیل به توجه مفرط به شرعیات شده است.

بدین ترتیب اجرای فرائض شرعی به صورت امری دشوار و پیچیده درآمده و راه و روش زندگی بدل به رعایت مشتی شعائر و رسوم و آداب ظاهری گردیده است.

گفتیم که تمدن‌ها و فرهنگ‌های دینی، مانند دیگر مظاهر زندگی انسانی، زاد و مرگی دارند. آنگاه که آرمان‌های یک دین واقعیت یابد و هدف‌هایش حاصل شود، هنگام ثمردهی و اثربخشی مثبت آن به پایان رسیده است. واقعیت این است که دین نیز، مانند هر موجود زنده دیگری، به ناچار از پس زادن و بالیدن و گسترش یافتن و میوه دادن، به پیری می‌گراید و دست کم از لحاظ روحانی ناتوان می‌شود و راه زوال را می‌پیماید و دوران انحطاط را می‌گذراند. در این هنگام پیروان چنین آئینی نه با دین بلکه با صورت مسخ شده‌ای از آن روبرو می‌شوند. اگر هم دین در این حال نقض غرض نکند و زیان به باور نیاورد، دست کم امری بیهوده به شمار خواهد رفت. اما چه بسا که دین در دست رؤسایش نقض غرض نیز خواهد کرد.

در این جاست که احکام دین به جای آنکه باعث آسایش مردمان شود، وسواس به بار می‌آورد و شرع را به مجموعه‌ای از احکام طاقت فرسا تبدیل می‌کند، و در نتیجه، آسایش را از میان

می برد. روحی که زمانی دل‌ها را تسخیر می‌کرد و آن را به آتش مهر و داد و دوستی فروزان می‌داشت، وسوسه به کینه جویی و آزار می‌کند و تعلیم ستم می‌دهد، رشته‌های یگانگی را از هم می‌گسلد، ریشه‌های دوستی را می‌خشکاند، آتش کینه را دامن می‌زند و چنانکه گفته شد، نقض غرض می‌کند.

کوشش برای احیای دین قدیم

در اینجا پیروان ادیان از راه‌های گوناگونی با دین روبرو می‌شوند. گروهی یکسره از دین می‌برند، زیرا آن را بارآور و سواس و زیان و کین و بیداد و پس روی می‌بینند. اینان طاقت اجرای احکام بی شمار شرع را نمی‌آورند. از سوی دیگر دین را با تغییراتی که در جامعه پیدا شده است هماهنگ نمی‌یابند و بدین ترتیب روش دین را واپس‌گرایانه می‌بینند. همچنین جنگ هفتاد و دو ملت یا اختلافات فرقه‌های گوناگون دین را باعث کین و بیداد می‌دانند و بدین جهت است که دین را یکسره ترک می‌کنند و عطایش را به لقایش می‌بخشند و خود یا به دامن نظریه‌های اجتماعی و سیاسی و فکری متداول زمان می‌آویزند و آن را جایگزین دین می‌کنند یا مصلحت را در آن می‌بینند که هر چه را پیش آید خوش بینگارند و زندگی را با بی‌قیدی و بدون پیروی از آئین خاصی دنبال کنند.

گروهی دیگر می‌کوشند به زمان آغاز دین بازگردند تا طراوت نخستین را در آن باز یابند. بدین منظور سعی می‌کنند شرایط نخستین زمان نوباوگی دین را فراهم سازند و آن را از بدعت‌هایی که به اعتقادشان روحانیون قشری در دین وارد ساخته‌اند، بپیرایند. اما اینان نیز توفیق چندانی نمی‌یابند، چه که ایجاد شرایط نخستین و بازگشت به گذشته در حیطه توانائی انسان نیست. اینان سنت گرایند و چون مقتضیات زمان و مکان را نادیده می‌گیرند و بر واقعیت تحول شرایط بشری و اجتماعی چشم می‌بندند، ناگزیر زندگی را در تناقض به سر می‌برند و این تناقض در گفتار و رفتارشان ظاهر می‌شود.

بعضی نیز تلاش می‌کنند با تعدیل و تغییر احکام دین و سعی در تطبیق آن با اوضاع زمانه آن را با شرایط زمان حال مطابقت دهند. اینان شرایط موجود را می‌سنجند، دردها و گرفتاری‌ها را بررسی می‌کنند و آنگاه درمان‌هایی را که نظریه‌های جدید فلسفی و اجتماعی و سیاسی ارائه داده‌اند از نظر می‌گذرانند و سپس می‌کوشند بین این نظریه‌ها و تعالیم دین خود هماهنگی ایجاد کنند. در اینجاست که نام نظریه‌های جدید بر نام دین مضاف می‌شود و به عنوان مثال «اگزیستانسیالیسم مسیحی» و «مارکسیسم اسلامی» و غیر آن به وجود می‌آید. این مکتب‌های جدید در آغاز افرادی را - به ویژه افراد تحصیل کرده را - به خود جلب می‌کند، اما عمر این

فرقه‌ها به کوتاهی عمر نظریه‌هایی است که بدان بسته شده است. زمانی که محبوبیت و مقبولیت این مرام‌ها به پایان رسد، عمر وابستگان دینی آنها هم به پایان می‌رسد.

تجدید دین از نظر بهائیان

در این میان بهائیان وجه مشترکی با همه گروه‌هایی که بدان‌ها اشاره شد، دارند. از یک سو می‌بینند که آنچه از ادیان گذشته باقی مانده در بسیاری از مواقع عامل بیدادگری و زیان و آزار شده است. از سوئی دیگر شاهد آنند که نیروی زاینده و آفرینشگر دین دیگر بشر حیران و در آرزوی درمان را راهی به دهی نمی‌نماید. از جهتی قانون‌ها و توجیه‌ها و تعبیرهای دین‌های موجود را جوابگوی دشواری‌های کنونی جهان نمی‌یابند ولی در عین حال نظریه‌های شایع زمان را نیز درمان‌پایداری برای دردهای انسان نمی‌دانند. بهائیان همانند دیگر مردمان شاهد زوال ارزشهای دینی‌اند، منتهی راه چاره را در ساحتی دیگر می‌جویند.

اینان بر این باورند که دین باید تجدید شود؛ اصول آن باید از نو تعبیر گردد؛ فروع و قوانین و احکام مربوط به روابط شخصی و اجتماعی آن باید با نیازهای زمان و مکان هماهنگی یابد و هدف‌هایش باید بررسی و از نو تعیین شود. اما بهائیان ایجاد این

تغییرات را در قلمرو توانائی انسان نمی‌بینند، زیرا هر گاه افراد بشر خواسته‌اند اصلاحاتی از آنگونه که گفته شد در دین ایجاد کنند، به شمار فرقه‌ها افزوده‌اند و تفرقه به بار آورده‌اند و آخر کار به جای درمان درد، بر شدت درد افزوده‌اند. بدین ترتیب اینان معتقدند که ایجاد تغییر در دین باید توسط همان مبدهائی صورت گیرد که دین را به وجود آورده است.

حدود صد و سی سال پیش حضرت بهاء‌الله، مؤسس آئین بهائی، شرایط جهان را چنین دیده و راه درمان را اینگونه ارائه داده است:

«... رگ جهان در دست پزشک داناست؛ درد را می‌بیند و به دانائی درمان می‌کند. هر روز را رازی است و هر سر را آوازی. درد امروز را درمانی، و فردا را درمان دیگر. امروز را نگران باشید و سخن از امروز رانید. دیده می‌شود گیتی را دردهای بیکران فرا گرفته و او را بر بستر ناکامی انداخته. مردمانی که از بادهٔ خودبینی سرمست شده‌اند، پزشک دانا را از او بازداشته‌اند؛ این است که خود و همهٔ مردمان را گرفتار نموده‌اند. نه درد می‌دانند، نه درمان می‌شناسند. راست را کژ انگاشته‌اند و دوست را دشمن شمرده‌اند...»^(۱)

آدمی را برای زندگی در این جهان راه و روشی باید. هدف و غایتی لازم است تا انسان بتواند در کوره راه‌های دشوار زندگی تاب

بیاورد و گام بردارد. بشر را آرمان یا آرمان‌هایی می‌باید تا به امید آن عمر را به سر برد و با کوشش برای رسیدن به آن معنائی به زندگی خود بخشد. دین همواره راه و روش و غایت و آرمان به مردمان داده است. بهائیان چنین اعتقاد دارند که ادیان گذشته دیگر پاسخی برای دشواری‌های جهان امروز ندارند، زیرا که زمان کارآئی آنها به سر آمده است. بدین سبب است که معتقدند که خدا بار دیگر روزنه جهان ناپیدا را گشوده و فرستاده دیگری ظاهر ساخته و دینی متناسب با مقتضیات زمان به مردمان ارزانی داشته است.

۲- اصول اعتقادات بهائیان

اعتقاد به خدا

بهائیان جهان هستی را نتیجه تصادف نمی دانند و وجود انسان را امری اتفاقی تلقی نمی کنند. اینان بر این باورند که مبدهائی فراسوی جهان مادی، کیهان هستی را در آغازی که آغاز ندارد به وجود آورده است. خدا در آئین بهائی هستی مطلق است، ناپیدای بی کران و درنیافتنی است. وجودش سرچشمه هستی جهان است و اعتقاد به او اصلی است که همه اصول دیگر بر پایه آن بنا می شود. هر چند بهائیان دلائلی را که در رد وجود خدا اقامه می شود با برهان منطقی رد می کنند اما در عین حال نمی کوشند وجود خدا را با دلیل و منطق اثبات کنند، زیرا بر این باورند که آنچه به دلیل اثبات شود به ناچار پیدا و کرانمند و دریافتنی خواهد شد و ناگزیر با تعریفی که برای خدا قائلند - ناپیدای بی کران و درنیافتنی - تناقض خواهد یافت. به گفته بنیانگذار آئین بهائی:

«اسم غیب، صادق، مادامی که مشهود نیست، در این صورت ظاهر نه، تا معروف شناخته گردد و بعد از شهود، اسم غیب موجود نه تا معلوم

شود. لذا غیب، لا یُعَرَف^۱ بوده و خواهد بود.^(۲)

بدین ترتیب در نظر بهائیان قائل شدن به وجود خدا امری اعتقادی و به اصطلاح یک اصل موضوعه است که، همانگونه که گفته شد، قبولش پایه قبول دیگر اصول است. همچنین پیروان آئین بهائی معتقدند که تا خدا بوده جهان هستی نیز وجود داشته است. علت وجود عالم را نیز تا آنجا که به دریافت آدمی مربوط شود محبت می دانند. به گفته مؤسس دین بهائی: «عالم به محبت خلق شده و کل به و داد و اتحاد مآوردند.»^(۳)

البته اینان نمی کوشند چگونگی دیگرگونی های جهان وجود را از آغاز آن تا زمان حال با اعتقاد دینی تبیین کنند، زیرا بحث درباره تغییرات عالم مادی را امری علمی می دانند نه دینی و به همین جهت نیز دریافتشان از چند و چون جهان مادی بر اساس یافته های علمی خواهد بود.

اعتقاد به پیغمبران و ادیان و وحدت میان آنها

بهائیان معتقدند که انسان تنها از طریق پیغامبران - که در اصطلاح بهائی «مظاهر امر» نامیده می شوند - با خدا پیوند می یابد. در الهیات بهائی مظاهر امر، گروهی از افراد بشرند که از لحاظ

۱- لا یُعَرَف: غیر قابل شناسایی

ماهیت و کیفیت خود با دیگر مردمان تفاوت دارند. تفاوت آنان با سایر افراد بشر نسبی نیست بلکه همانگونه که جماد و نبات و حیوان و انسان تفاوتی بنیادی با یکدیگر دارند، مظاهر الهی نیز تفاوتشان با آدمی بنیادی است. بدین ترتیب اینان از نوابع نیستند که از لحاظ فکر و هوش برتر از دیگران باشند. از عالمان و دانشمندان نیز نیستند که فضیلت دانش بیشتر نسبت به دیگران داشته باشند. بلکه کسانی به ظاهر انسانند که روان ایزدی در آنها تجلی می‌کند. پیوند میان خدا و انسان تنها از راه اعتقاد به این مظاهر امکان می‌یابد.

اینان حاملان پیام و بنیانگزاران دین خدایند؛ رازگشای ساحت اخلاق و راهنمای رفتار اخلاقی انسانند. بدین ترتیب چون همه از یک سرچشمه - خدا - مایه می‌گیرند، تا آنجا که مربوط به خودشان شود، با یکدیگر تفاوتی ندارند. به همین جهت دین‌هائی که بنیان نهاده‌اند، از لحاظ اصل و مبداء با یکدیگر متفاوت نیستند. تفاوت‌هائی که در میان پیغمبران و دین‌هایشان وجود دارد از تفاوت شرایط زمان و مکان پدید می‌آید. هنگامی که یکی از ایرانیان، از بنیانگزار آئین بهائی درباره برتری پیغامبران و ادیان گوناگون پرسیده بود، حضرت بهاء‌الله در پاسخ او نامه‌ای نگاشت که خلاصه آنچه را بهائیان درباره پیغمبران و ادیان‌شان معتقدند، در بر دارد:

«... در آن نامه دلپسند نگارش رفته بود که "کدام از کیش‌آوران بر

دیگری برتری دارد؟" در اینجا خداوند یگانه می‌فرماید: "میان پیمبران جدائی نهمیم، چون خواست همه یکی است و راز همگی یکسان. جدائی و برتری میان ایشان روانه. پیمبر راستگو خود را به نام پیمبر پیشین خوانده... اگر چه پیدایش ایشان در جهان یکسان نه و هر یک به رفتار و کردار جداگانه پدیدار و در میان، خردی و بزرگی نمودار، ولی ایشان مانند ماه تابان است چنانچه او هر گاهی به نمایش جداگانه پدیدار با آنکه هیچ گاهی او را کاهش و نیستی نه پس دانسته شد که این نه بیش و کمی است ولی جهان ناپایدار شایسته اینگونه رفتار است. چه هر گاه خداوند بی مانند پیمبری را به سوی مردمان فرستاد به گفتار و رفتاری که سزاوار آن روز بود نمودار شد. خواست یزدان از پدیداری فرستادگان دو چیز بود: نخستین رهانیدن مردمان از تیرگی نادانی و رهنمائی به روشنائی دانائی، دویم آسایش ایشان و شناختن و دانستن راه‌های آن. پیمبران چون پزشکانند که به پرورش گیتی و کسان آن پرداخته‌اند. تا به درمان یگانگی بیماری بیگانگی را چاره نمایند. در کردار و رفتار پزشک جای گفتار نه، زیرا که او بر چگونگی کالبد و بیماری‌های آن آگاه است و هرگز مرغ بینش مردمان به فراز آسمان دانش او نرسد. پس اگر رفتار امروز پزشک را با گذشته یکسان نبینند، جای گفتار نه، چه که هر روز بیمار را روش جداگانه سزاوار.

و همچنین پیمبران یزدان هر گاه که جهان را به خورشید تابان دانش

درخشان نمودند، به هر چه سزاوار آن بود مردم را به سوی خداوند یکتا خواندند و آنها را از تیرگی نادانی به روشنائی دانائی راه نمودند. پس باید دیده مردم دانا به راز درون ایشان نگران باشد، چه که همگی را خواست یکی بوده، و آن راهنمائی گمگشتگان و آسودگی درماندگان است...

باز در «چگونگی کیش‌ها» نگارش رفته بود. خردمندان، گیتی را چون کالبد مردمان دانسته‌اند. چنانکه او را پوشش باید، کالبد گیتی را هم پوشش داد و دانش شاید. پس کیش یزدان جامه او است. هر گاه کهنه شود به جامه تازه او را بیاراید. هر گاهی را روش جداگانه‌ای سزاوار. همیشه کیش یزدانی به آنچه شایسته آن روز است هویدا و آشکار.^(۴) در یکی از نوشته‌های حضرت عبدالبهاء، جانشین بنیانگزار آئین بهائی، چنین آمده است:

«دین الله یکی است که مربی عالم انسانی است ولیکن تجدد لازم. درختی را چون بنشانی روز به روز نشو و نما نماید و برگ و شکوفه کند و میوه تر به بار آرد، لکن بعد از مدت مدید کهن گردد و از ثمر باز ماند. لذا باغبان حقیقت دانه همان شجر را گرفته، در زمین پاک می‌کارد، دوباره شجره اول ظاهر می‌شود.»^(۵)

بدین ترتیب به اعتقاد بهائیان پیغمبران و دین‌های آنان از وحدتی درونی برخوردارند، و در مقایسه با ذات خود، یکی بیش نیستند و تفاوت‌هایی که در میان آنان وجود دارد، حاصل تفاوت

اوضاع زمان و مکانی است که در آن پدید آمده‌اند.

یگانگی مردمان

گفته شد که بهائیان به خدای یگانه اعتقاد دارند. گفته شد که مظاهر امر از آنجا که از مبدائی یگانه مایه می‌گیرند، در ذات خود با هم یکی هستند. همچنین گفته شد که چون اینان پیام‌آوران خدائی یگانه‌اند، پیام آنان نیز در اصل خود یگانه است. در اعتقاد بهائی اینهمه یگانگی باید ناگزیر به یگانگی انسان‌ها بیانجامد. این اصل که در اصطلاح بهائیان وحدت عالم انسانی نامیده می‌شود، هدف اصلی و مقصد نهائی آئین بهائی است.

دیانت بهائی نیز، مانند ادیان دیگر، هم‌روئی به سوی رستگاری و سعادت فردی انسان دارد و هم متوجه سعادت اجتماعی اوست. تأکید آئین بهائی بیشتر بر سعادت اجتماعی است، زیرا تمدن‌ها و فرهنگ‌های جهان در این دوره از تکامل بشری بیش از پیش به هم پیوسته‌اند و ملت‌های جهان ناگزیر دریافته‌اند که آنها اجزاء تشکیل دهنده یک کل اند و سعادت جزء تنها با در نظر گرفتن سعادت کل می‌تواند مفهوم داشته باشد. البته در دیانت بهائی تأکید بیشتر بر سعادت جمعی به معنای نفی کردن یا بی ارزش دانستن سعادت فردی نیست، بلکه این تأکید فقط حاکی از عدم کفایت و نابسندگی

سعادت فردی و گویای وابستگی آن به سعادت اجتماعی است. آنچه به اختصار می‌توان درباره سعادت فردی گفت این است که از نظر دیانت بهائی آدمی سرشتی آسمان - زمینی دارد: دارای نهاد و طینتی الهی و آسمانی است و در جهان خاکی و بر زمین روزگار می‌گذرانند. هماهنگ با تعبیر عارفانه مولانا انسان مانند نی است که از نیستان، از اصل خود بریده شده و به دور مانده است. از جهان بی‌کران و بی‌رنگ یگانگی ایزدی به این جهان که عرصه محدودیت و کثرت است، افکنده شده است. بدین سبب همواره چشم دلش نگران وطن اصلی و ضمیم جانش مشتاق پیوستن به سرچشمه خویش است.

در عرفان بهائی علت آفرینش آدمی محبت خدا نسبت به او بوده است. بدین ترتیب رابطه انسان با مبداء خود در وهله اول رابطه‌ای عاشقانه و پیوندی دوستانه است. خدا بدان سبب که انسان را دوست می‌داشته، او را آفریده و خطاب به او گفته است «من به تو مأنوسم».

آنچه آزار و درد و بیماری که انسان در این جهان بدان دچار آمده و می‌آید ناشی از دوری او از خداست. درمان اینهمه درد را حضرت بهاء الله از زبان خدا چنین بیان نموده است: «طیب جمیع علت‌های تو

ذکر من است، فراموشش منما!»

سهمی که عبادات در دیانت بهائی بر عهده دارد همانا آرامش بخشیدن به ناآرامی انسان ناشی از دوری از خداست، مرهم نهادن بر زخم فراق او از معشوق حقیقی اوست، برآوردن نیاز و اشتیاق ذاتی انسان به خداست. به گفته مؤسس دیانت بهائی:

«قلب انسان جز به عبادت رحمان مطمئن نگردد و روح انسان جز به ذکر یزدان مستبشر نشود. قوت عبادت به منزله جناح^۱ است، روح انسان را از حضيض ادنی^۲ به ملکوت ابهی^۳ عروج دهد و کینونات^۴ بشریه را صفا و لطافت بخشد. و مقصود جز به این وسیله حاصل نشود.»^(۶)

در آئین بهائی عباداتی چون نماز و روزه و دعا و مناجات، هر گاه با صداقت و دور از ریا ادا شود، می تواند ضامن سعادت فردی آدمی باشد.

اما انسان در خلاء زندگی نمی کند. در جهان و در میان دیگر مردمان و با آنها به سر می برد. گوشه گیری از جامعه و انزوا در آئین بهائی نه تنها ستایش نشده بلکه نکوهش نیز گردیده است.

دیانت بهائی آئینی خانقاهی نیست. چنانکه از پیش گذشت،

۲- حضيض ادنی: پست ترین جایگاه

۱- جناح: بال

۳- ابهی: درخشان تر (ترین)، زیباتر (ترین)

۴- کینونات: حقایق

افراد انسان اجزاء تشکیل دهندهٔ یک کل اند که جامعهٔ انسانی نام دارد. سعادت فردی بدون کسب سعادت اجتماعی، دست کم در جهان امروز، امکان پذیر نیست. آئین بهائی برای دستیابی به سعادت اجتماعی - و در نتیجه سعادت فردی - راه‌هایی پیشنهاد کرده است که از نظر بهائیان راه امن و امان رسیدن به آن مقصد است.

در آئین بهائی منزل مقصود و سعادت اجتماعی در ایجاد وحدت عالم انسانی است. این اصل، همانگونه که از پیش گفته شد، هدف اصلی دیانت بهائی است. جمیع تعالیمی که در آئین بهائی آمده، همهٔ قوانینی که در آن وضع شده، تمامی احکامی که در آن صادر گردیده و به طور خلاصه هر آنچه امر بهائی را تشکیل می‌دهد، به منظور پدید آوردن و گستردن و ماندگار ساختن «وحدت عالم انسانی» به وجود آمده است. ناگفته پیداست که برای رسیدن به هر هدفی باید راه و روش و وسیله‌ای مناسب برگزیده شود. بهائیان برای رسیدن به «وحدت عالم انسانی» به یک رشته «تعالیم اجتماعی و روحانی» اعتقاد دارند و انجام آن تعالیم را شرط لازم و کافی برای رسیدن به هدف والای خویش می‌دانند.

ناگفته نماند که هدف اصلی آئین بهائی که یگانگی مردمان جهان است، نباید با «یکسان» شدن آنها مشتبه شود. بهائیان نیک از این نکته آگاهند که جهانی که در آن به سر می‌برند جهان کثرت و تنوع

و چندگونگی است. جهان انباشته از فرهنگ‌ها و تمدن‌ها و مردمان گوناگون است. وحدتی که بهائیان در پی آنند متحد ساختن آدمیان با حفظ ویژگی‌های آنان است، از میان بردن عوامل بیزاری و بیگانگی است، از بیخ و بن کردن علت کینه و بیداد است؛ کوتاه سخن، یگانگی است نه همسانی و همگونی.

تعصبات گوناگون از جمله عوامل بیزاری و بیگانگی و کینه و بیدادی است که در دل مردمان جای گرفته است. در این مورد بهائیان به ترک تعصبات از هر نوعی که باشد - دینی، نژادی، جنسی، ملی و جز آن اعتقاد دارند. تعصب در زبان امروزی «پیش داوری» نام گرفته است. فرزندگان و هوشمندان نیک می‌دانند که هیچ باوری شایسته نیست که بدون بررسی پذیرفته شود. برای رسیدن به حقیقت باید به دنبال آن رفت. به اصطلاح بهائی باید تحرّی حقیقت کرد و آن را همانگونه که به دست آید، پذیرفت. در آثار بهائی آمده است که:

«انسان چون به مقام بلوغ فائز شد، باید تفحص نماید و... در امری که عباد به آن متمسکند، تفکر کند و به سمع و بصر خود بشنود و ببیند... احزاب مختلفه در عالم موجود و هر حزبی خود را حق دانسته و می‌دانند.» (۷)

و همچنین:

«در هر مسأله تحری حقیقت کنید نه اصرار در رأی، زیرا اصرار و عناد در رأی منجر به منازعه و مخاصمه گردد و حقیقت مستور ماند.»^(۸)

یکی از عواملی که «تحری حقیقت» را امکان می‌بخشد، این است که مردم آموزش یابند. به دنبال حقیقت رفتن و آن را جستن و یافتن و از آن بهره بردن یکی از نیازهای بنیادی آدمی است و به همین دلیل باید همگان بتوانند امکان دستیابی به آن را داشته باشند. از این جهت است که آئین بهائی تعلیم و تربیت عمومی را یکی دیگر از تعالیم اصلی خود قرار داده است. مطابق نوشته‌های بهائی «دانائی از نعمت بزرگ الهی است و تحصیل آن بر کل لازم».^(۹)

و همچنین:

«تربیت بر سه قسم است: تربیت جسمانی، تربیت انسانی و تربیت روحانی. اما تربیت جسمانی به جهت نشو و نماى این جسم است و آن تسهیل معیشت و تحصیل اسباب راحت و رفاهیت است که حیوان با انسان در آن مشترکند. و اما تربیت انسانی عبارت از مدنیت است و ترقی، یعنی سیاست و انتظام و سعادت و تجارت و صنعت و علوم و فنون و اکتشافات عظیمه و مشروعات جسیمه که مدار امتیاز انسان از حیوانات است. و اما تربیت الهیه تربیت ملکوتی است و آن اکتساب کمالات الهیه است و تربیت حقیقی آن است، زیرا در این مقام انسان مرکز سنوحات رحمانیه گردد... و آن نتیجه عالم انسانی است.»^(۱۰)

اما تعلیم و تربیت نباید و نمی‌تواند ویژه جنس خاصی از نوع بشر باشد. زن و مرد هر دو باید از موهبت آموزش و پرورش بهره یابند. از اینجاست که اعتقاد به تساوی حقوق زن و مرد یکی دیگر از تعالیم بهائیان است. یگانگی مردمان جهان بدون در نظر داشتن حقوق و امکانات نیمی از آنان امکان‌پذیر نیست. بر طبق آثار بهائی «نساء و رجال کال در حقوق مساوی اند» و «بهیچ وجه امتیازی در میان نیست، زیرا جمیع انسانند.» و نیز «تا مساوات نامه بین ذکور و اناث در حقوق حاصل نشود عالم انسانی ترقیات خارق العاده ننماید. زنان یک رکن مهم از دو رکن عظیمند و اول مربی و معلم انسانی.» (۱۱)

دانش بشری پس از دوران نوزائی علم و هنر (رنسانس) پیشرفتی چشمگیر داشته است. این پیشرفت سبب شد که بسیاری از باورهای کهنه مردمان مورد تردید قرار گرفت و به جای آن اصولی که در نتیجه یافته‌های علمی به دست آمده بود، پذیرفته شد. بسیاری از باورهای مردمان مبنی بر تعلیمات دینی آنان بود. زبان کتابهای آسمانی معمولاً زبانی رمزی و نمادین (سمبلیک) است. کسانی که برداشتشان از کتاب‌های دینی بر پایه ظاهر کلمات استوار بود، دانش جدید را مخالف دین یافتند.

در قرون وسطی (اعم از قرون وسطای مسیحی از سده پنجم تا پانزدهم میلادی و قرون وسطای اسلامی از سده ششم تا اوایل سده

چهاردهم هجری) دین و احکام آن بر کلیه شئون انسانی حکم می‌راند. علم شاخه‌ای از دین بود و حد و مرز آن را دین معین می‌کرد. بعد از رنسانس یافته‌های علمی اهمیت بیشتری به خود گرفت تا جائی که دین را نیز تحت تأثیر قرار داد. گروهی از اهل علم، دین را مخالف پیشرفت فرهنگ و تمدن دانستند. به همین جهت دعوای دین و علم از نو سرگرفت. حاکمیت عقل و علم حاصل از عقل و صنعت حاصل از علم از باورهای دینی پیشی گرفت. قدرت «کلیسا» کاهش یافت. پرچم علم افراخته شد و در این مسابقه بی‌امان دین به علم باخت.

بهائیان علم را، چنانکه دانشمندان روش‌شناسی نیز تعریف کرده‌اند، «کاشف اسرار طبیعت» می‌دانند. کار علم یافتن روابط ضروری بین عناصر طبیعی و بیان این روابط به صورت قوانین علمی است. علم را با سلسله مراتب ارزشهای اخلاقی کاری نیست. به بیان دیگر، علم غایت و هدف را تعیین نمی‌کند. حیطة علم جهان واقعیت است. غرض آن یافتن روابط این جهان است. علم نشان می‌دهد که این روابط چگونه‌اند. بررسی «بایدها» در حیطة حکومت علم نیست.

اما وظیفه دین تعیین هدف و غایت است، معنی بخشیدن به زندگی انسان است، تنظیم چگونگی رابطه انسان با مبداء خود و

رفتار مردمان با یکدیگر است. بنابراین آنچه گفته شد، بهائیان علنی برای وجود اختلاف در میان دین و علم نمی‌بینند بلکه به توافق علم و عقل و دین قائلند. در یکی از آثار حضرت عبدالبهاء چنین آمده است:

«علم اعظم منقبت عالم انسانی است؛ علم سبب کشف حقایق است، ولی علم بر دو قسم است: علوم مادیه و علوم الهیه. علوم مادیه کشف اسرار طبیعت کند؛ علوم الهیه کشف اسرار حقیقت نماید. عالم انسانی باید تحصیل هر دو علم کند؛ اکتفای به یک علم ننماید، زیرا هیچ پرنده‌ای به جناح واحد پرواز نکند. باید به دو بال پرواز نماید: یک بال علوم مادیه و یک بال علوم الهیه.» (۱۲)

بدین ترتیب بهائیان عقل و دین را مکمل یکدیگر می‌دانند. نمی‌کوشند با پذیرفتن یکی دیگری را از اعتبار بیاندازند. آن دو را بال‌های تکامل بشری می‌دانند. قلمرو «واقعیت» را به علم می‌سپارند تا یافته‌هایش با سیر تدریجی تکاملی افزوده شود و با کاربرد آن در صنعت آسایش فراهم گردد؛ و حیطة اخلاق و رفتار انسانی و تعیین هدف را در اختیار دین می‌دانند تا اقتضای سعادت اجتماعی را پی‌افکنند. در واقع دین و علم به مدد یکدیگر می‌شتابند و در این داد و ستد بجا و پسندیده قافله تمدن بشری را به پیش می‌رانند.

هم فکری و هم زبانی و همکاری مردمان با یکدیگر پیشبرد قافله تمدن بشری را آسان‌تر می‌سازد. یکی از عوامل ایجاد همبستگی در میان مردم یگانگی زبان و خط است. در روزگار ما وحدت قومی و نژادی بسیاری از ملت‌ها را زبانشان تأمین می‌کند، و این حاکی از اهمیت و کارآئی زبان در ایجاد وحدت است. از سوی دیگر نمی‌توان اهمیت زبان را در ارتباط با اندیشه فراموش کرد. اندیشیدن در وهله اول با واژگان صورت می‌گیرد، هر چند که ممکن است این واژگان تلفظ نشود. بدین ترتیب وحدت زبان و خط در نظر بهائیان اهمیتی ویژه به خود می‌گیرد و یکی دیگر از راههای گسترش یگانگی به شمار می‌رود. آئین بهائی چنین پیشنهاد می‌کند که نمایندگان همه مردمان جهان باید «... مجلسی بیارایند و در آن مجلس یک لسان از السن مختلفه و همچنین یک خط از خطوط موجوده را اختیار نمایند و یا خط و لسانی بدیع ترتیب دهند تا در مدارس عالم اطفال را به آن تعلیم فرمایند. در این صورت دارای دو لسان می‌شوند: یکی لسان وطن و دیگری لسانی که عموم اهل عالم به آن تکلم نمایند. اگر به آنچه ذکر شد تمسک جویند جمیع ارض قطعه واحده مشاهده شود...» (۱۳)

برای اینکه همه مردم بتوانند این جهان را کشور واحدی بدانند و خود را شهروندان آن به شمار آورند، می‌باید عوامل تفاوت‌های

زیان آور مردم را با یکدیگر از میان برداشت. در عصر حاضر یکی از عوامل این تفاوت‌ها که مانع از ایجاد یگانگی در میان مردمان می‌شود اختلاف فاحش میان فقیر و توانگر است. ثروت جهان در دست شمار اندکی از مردمان است. بیشتر مردم بهره‌ای بسیار اندک از منابع جهان دارند. در عوض اقلیتی کوچک دسترسی به بیشتر ثروت جهان دارد. بنا به شهادت آثار بهائی «طبقات ناس مختلفند. بعضی در نهایت غنا هستند، بعضی در نهایت فقر. یکی قصر بسیار عالی دارد، یکی سوراخی ندارد. یکی انواع طعام در سفره‌اش حاصل است، یکی نان خالی ندارد، قوت بومی ندارد.» بر بنیان این آسیب‌شناسی اجتماعی تعلیم دیگری در آئین بهائی هست و آن تعدیل معیشت است. این تعلیم حکایت از لزوم بهبود زندگی اقتصادی مردمان می‌کند. در دیانت بهائی در مورد مسأله اقتصادی سرمایه‌داران و رنجبران چنین آمده است که «این یکی از مسائل اساسیه» است و «اما معتدلانه نه متهورانه و اگر این مسأله به طور محبت التیام نیابد عاقبت به جنگ خواهد کشید. اشتراک و تساوی نام ممکن نیست زیرا امور و نظام عالم مختل می‌گردد، اما یک طریق معتدلانه دارد که نه فقراء اینطور محتاج بمانند و نه اغنیاء اینطور غنی گردند. هم فقراء هم اغنیاء بر حسب درجات خود به راحت و آسایش و سعادت زندگی نمایند.» (۱۴)

و همچنین: «امر تعدیل معیشت بسیار مهم است و تا این مسأله

تحقق نیابد، سعادت برای عالم بشر ممکن نیست.» (۱۵)

پیوستگی و وابستگی روزافزون مردمان و دولت‌های جهان به یکدیگر ایجاب می‌کند که یک مرجع عام بین‌المللی عهده‌دار حل و فصل مشکلات و اختلافات میان ملت‌ها باشد. بهائیان برآنند که باید سازمانی همگانی یا به تعبیر بهائی یک محکمه کبری در جهان تشکیل شود «جمع ملل و دول نمایندگان انتخاب نمایند... و پادشاهان و رؤسا جمهوری تصدیق فرمایند... و از این نمایندگان محفلی... تشکیل گردد و محکمه کبری تأسیس یابد و جمیع مسائل مهمه و مشاکل عظیمه بین الملل و الدول در آن محکمه کبری حل شود تا بنیان جنگ برافتد و عالم انسانی از این عار و ننگ رهائی یابد.» (۱۶)

همانگونه که در نقل قول بالا اشاره شد، هدف دیگر بهائیان ایجاد آشتی در میان همه مردمان یا تأسیس صلح عمومی است. این صلح باید با همکاری همه دولت‌ها پی ریزی شود. به گفته بنیانگذار آئین بهائی «باید مجلسی بزرگ ترتیب دهند و حضرات ملوک و یا وزراء در آن مجلس حاضر شوند و حکم اتحاد و اتفاق را جاری فرمایند و از سلاح به اصلاح توجه کنند.» (۱۷)

ناگفته نماند که اصول و تعالیمی که در آئین بهائی برای بهبود زندگی انسان وضع شده است، تنها با اعتقاد و ایمان به مبدائی که در آغاز این گفتار از آن سخن رفت، قابلیت اجراء خواهد یافت. ضمانت

اجرائی تعالیم بهائی همانا اعتراف به این لطیفه روحانی است که آدمی نیازمند نفثات و تعلیمات روح القدس است. روح القدس در اصطلاح بهائیان رابط میان خدا و انسان است. هر چه انسانی در زندگی مادی خود پیشرفت کند، باز هم به فیض این روح قدسی نیاز خواهد داشت.

این تعلیم بهائی از یک سو به این معنی است که آدمی باید بپذیرد که قافله تمدن بشری را هدایت الهی لازم است و انسان نیازمند فیض بردن از روح القدس است. به شهادت آثار بهائی «مقصود از روح القدس فیض الهی است.»^(۱۸) از سوی دیگر این تعلیم بیان نیاز آدمی به ایجاد ارتباط با مبداء آفرینش از راه دعا و مناجات است. بدون پذیرفتن این میانجی روحانی برای تأمین نیاز آدمی در ایجاد و حفظ ارتباطش با خالق هستی، عالم انسانی مانند بدنی فاقد روان است و هر اصل و تعلیمی قابلیت اجرائی خود را از دست خواهد داد. تنها باور و ایمان به نیاز آدمی به فیض الهی می تواند ضامن انجام اصول اخلاقی و روحانی باشد. در یکی از نوشته های بهائی چنین آمده: «دعا فیضی از اعلی به ادنی بدون واسطه تعلق و ارتباط حاصل نگردد. این است که بنده باید به درگاه احدیت تضرع و ابتهال نماید و نماز و نیاز آرد.» و نیز: «باید اوقات مخصوصه تذکر و تبه و دعا و مناجات را فراموش ننمود، چه که بدون فضل و

عنایت الهیه موفقیت و ترقی و پیشرفت در امور مشکل، بلکه ممتنع و محال» (۱۹)

در آثار مسیحی پیش گوئی شده است که در زمانی دور «ملکوت خدا بیاید». بدین معنی که این جهان بدان پایه رسد که بازتاب عالم الهی را در خود پدید آورد. عالم الهی جهان وحدت و بی‌کرانگی است. جهان ما عرصه کثرت و کرانمندی است. تنها از راه ایجاد وحدت در این عالم کثرت می‌توان نشان عالم بالا را در جهان انسانی پدید آورد؛ تنها یگانگی مردمان می‌تواند بازتاب جهان ایزدی را که عالم وحدت محض است - در جهان انسانی به ظهور رساند. بهائیان کیش و مرام خود را در خدمت برآوردن این هدف می‌دانند و تعالیم آن را راه امن رسیدن به این مقصد می‌شمارند.

۳- مختصری از تاریخ دیانت بهائی

دیانت بهائی توسط حضرت بهاء‌الله در نیمه دوم قرن نوزدهم در ایران تأسیس شد. پیدایش این آئین با ظهور موعود ادیان سلف حضرت باب صورت پذیرفت. در سال ۱۸۴۴ میلادی در شهر شیراز جوانی از نوادگان پیامبر اسلام خود را باب نامید و طلوع فصل نوینی در تاریخ بشریت را وعده داد. وعده‌ای که هر چند مورد استقبال بسیاری از مؤمنان شریعت اسلام واقع شد اما همزمان مواجه با مخالفت‌ها و ضدیت‌های شدیدی از سوی علمای اسلام و حاکمان دولتی نیز شد. حضرت باب با آنکه خود از مظاهر مستقل الهی و صاحب شریعت و کتاب جدیدی بود اما اساس تعالیم خود را بر بشارت قرب ظهور «من یظهره الله» (آنکه خدا او را ظاهر می‌سازد) قرار و به پیروان و حواریون خود آموزش و انذار داد آنکس که قرون و اعصار بشریت در انتظارش بوده به زودی ظاهر می‌شود.

مخالفت‌ها با امر بابی با گسترش سریع این آئین در سراسر ایران شدت یافت به حدی که در مدت کوتاهی سراسر ایران صحنه مخالفت، شکنجه و اعدام بابیان شد. حضرت باب بنفسه از این مخالفت‌ها و آزارها سهم عظیمی برد و پس از مدت‌ها اسارت در

دورافتاده‌ترین نقاط ایران، سرانجام در سال ۱۸۵۰ میلادی او را در سرپازخانه تبریز همراه یکی از باوفاترین یارانش بر طناب آویخته و ۷۵۰ سرباز به سوی ایشان تیراندازی نمودند. هر چند که مرتبه اول به اراده الهی حضرت باب و جناب انیس از این واقعه به طرز معجزه‌آسایی رهایی یافته و حضرت باب را سربازان در حال مکالمه با یکی دیگر از پیروانشان یافتند لکن در مرتبه دوم بیشتر تیرها به هدف اصابت نموده و حضرت باب و جناب امین شهید شده بودند. شهادت حضرت باب نقطه پایان نهضت بابی و آزار و اذیت پیروان صادق و باوفای حضرت باب نبود. بسیاری از پیروان سرشناس حضرت باب همچنان در معرض تعدی و آزار و شکنجه و زندان و اعدام بودند. از بین این افراد جوانی از خاندان بسیار شریف بنام میرزا حسین علی نوری که به نام حضرت بهاء‌الله در بین پیروانش شهرت یافت، علی‌رغم سمت صدارت پدرشان از این ضوضاء برکنار نماند و در سال ۱۸۵۲ به همراه جمعی از بابیان در سیاهچال طهران زندانی شد و در آن محل بود که به واسطه فیض الهی از رسالت روحانی خود آگاهی یافت. حضرت بهاء‌الله در ژانویه ۱۸۵۳ در شدت بیماری و ضعف از سیاهچال آزاد شد و بلافاصله به شهر بغداد در کشور عثمانی تبعید شد. حضرت بهاء‌الله بلافاصله پس از ورود به بغداد زمام امور جامعه بابی را بدست گرفته و به آن

حیاتی جدید بخشیدند. هر چند در این مدت حضرت بهاء الله ایامی کمتر از ۲ سال را در کوه‌های سلیمانیه در انزوا به راز و نیاز پرداختند لکن تأثیر وجود ایشان و هدایاتشان بر جامعه بابی بحدی بود که در بین اهالی بغداد شهرتی وسیع یافتند و افراد بیشماری به عنوان ارادتمندان ایشان شناخته شدند. این جریان به حدی گسترش یافت که موجب هراس دولت ایران و علمای اسلام شده و مجدداً موجبات تبعید حضرت بهاء الله را فراهم آوردند.

حضرت بهاء الله که مقرر شده بود به شهر اسلامبول پایتخت حکومت عثمانی تبعید شوند از شهر بغداد خارج شده و ۱۲ روز در آپریل ۱۸۶۳ را در باغی در نزدیکی بغداد اقامت فرمودند و در طی این ایام مبارک مقاوم خود را به عنوان من یظهره الله و مظهر ظهور کلی الهی به اصحاب اعلان فرمودند. این اعلان مبارک موجب آن شد که این دوازده روز (اول تا ۱۲ اردیبهشت) به عنوان ایام سرور و شادمانی بهائیان از آن زمان تا کنون و تا پایا دور بهائی محسوب گردد. حضرت بهاء الله پس از گذراندن مدت کوتاهی نزدیک به ۴ ماه در اسلامبول مجدداً به ادرنه شهری که در مرز امپراطوری عثمانی و اروپا قرار داشت تبعید شدند. این ایام از سخت‌ترین و در عین حال پرشکوه‌ترین دوره‌های حیات عنصری حضرت بهاء الله محسوب می‌شود زیرا از سوئی شدیدترین مخالفت‌ها، حسادت‌ها و بحران‌ها

بر علیه ایشان صورت می‌گرفت و از سوی دیگر در طی "الواحی" حضرت بهاء‌الله خطاب به رهبران و پادشاهان کشورهای مختلف - از جمله ایران، عثمانی، روسیه، پروس، اطریش و انگلستان و همچنین به پاپ و رهبران دینی مسیحیان و مسلمانان - مقام و مأموریت روحانی خویش را ابلاغ فرموده و ایشان را به خداپرستی و عدل و انصاف با مردم ارشاد نمودند و انذار فرمودند که اگر بر طبق رضای الهی عمل نمایند هر کدام به چه سرنوشتی مبتلا می‌شوند. حسادت برخی از بابیان و دشمنی علما موجب گردید که حضرت بهاء‌الله مجدداً به محل دورتر و بدآب و هواتری یعنی شهر عکا در فلسطین تبعید شود. شهر عکا که به بدی آب و هوا و صعوبت زندگی معروف بود محلی است که حضرت بهاء‌الله در طی حیات خود به عنوان مظهر ظهور الهی همیشه در حبس و زندان و تبعید بسر بردند اما در طی همین ایام از ایشان متجاوز از صدها جلد کتاب و هزاران لوح و رساله و همچنین تعداد بیشماری ادعیه و مناجات باقی مانده که غذای روحانی اهل عالم برای قرن‌هاست. از جمله مهم‌ترین آثار حضرت بهاء‌الله می‌توان از کتاب مستطاب اقدس به عنوان ام‌الکتاب و مجموعه قوانین و احکام دور بهائی نام برد در کنار آن باید از کتبی چون کتاب ایقان (تشریح اول اساسی اعتقادات بهائی درباره خدا و مظاهر مقدسه و ادیان.) و

کلمات مکنونه، هفت وادی، رساله ابن ذئب، چهار وادی و بسیاری کتب دیگر نام برد. هم‌اکنون برخی از الواح و ادعیه حضرت بهاء‌الله در کتابی به نام ادعیه حضرت محبوب جمع‌آوری شده و در دسترس می‌باشد.

حضرت بهاء‌الله قبل از صعودشان در طی وصیتنامه‌ای که به قلم و مهر و امضاء مبارکشان تنظیم شده بود، جانشین و مفسر آیاتشان و مرکز عهد و میثاق الهی دور بهائی را معین نمود و فرزند ارشدشان یعنی حضرت عبدالبهاء را بر این مقام گماردند.

حضرت عبدالبهاء نیز علی‌رغم اینکه تا مدت‌ها همچنان در بند اسارت بودند لکن همت را بر ترویج و انتشار دیانت پدر بزرگوارشان گماردند و با هدایت بهائیان آنها را به ترویج امرالله تشویق نموده و دیانت بهائی را در سراسر عالم گسترش دادند و در اولین فرصت رهائی از بند خود نیز به عنوان اولین فرد از طلعات مقدسه به جهان غرب سفر نموده و قارات مختلفه عالم را در نور دیدند.

و در خلال این اقدامات با ارسال مکاتیب و ایراد خطابات متعدد اصول و مبانی امر بهائی را ترویج و تشریح و تفسیر نمودند. بعد از صعود حضرت عبدالبهاء ثوه ارشدشان حضرت شوقی ربّانی (۱۸۹۷ - ۱۹۵۷) بنا به الواح و وصایای حضرت عبدالبهاء به عنوان جانشین و ولی امرالله منصوب شده و نظامات اداری بهائی را

در سراسر عالم مستقر نموده و بدین ترتیب جریان اداره جامعه بهائی و وحدت پیروان را تضمین نمودند.

از هنگام صعود ولی امرالله تا امروز جامعه جهانی بهائی با انتخاب هیئت‌های اداری محلی، ملی و بین‌المللی همچنین پیشرفت و اتحاد خود را تضمین نموده و به عنوان دومین دین گسترده در جهان شناخته شده است.

تشکیلات اداری

جامعه بهائی مطابق با اصول کلی که حضرت بهاءالله اعلام کرده، و از طریق تشکیلاتی که او به وجود آورد و حضرت عبدالبهاء درباره‌اش توضیح داده و آن را گسترانده است، اداره می‌شود. این اصول و تشکیلات، نظم اداری بهائی را تشکیل می‌دهد که به اعتقاد بهائیان دستورالعمل کلی نظم جهان در آینده است. اداره جامعه بهائی در سطح محلی و با انتخاب محفل روحانی محلی آغاز می‌شود. جریان انتخابات عاری از احزاب و نامزد شدن و فعالیت‌های تبلیغاتی است. محفل روحانی محلی بر همه امور محلی جامعه بهائی نظارت دارد و هر سال نیز بهائیان نمایندگان را برای شرکت در یک مجلس شور ملی بر می‌گزینند. نمایندگان آن انجمن محفل روحانی ملی را که نظارت به امور جامعه بهائی در هر

کشور دارد، انتخاب می‌کنند. اعضاء همه محافل روحانی ملی نیز هر چند سال یک بار در یک مجلس شور بین المللی جمع می‌شوند و عالی‌ترین مرجع اداری جامعه خود را که بیت العدل اعظم نام دارد، انتخاب می‌کنند. مطابق آثار حضرت بهاء‌الله بیت العدل اعظم عالی‌ترین مرجع اداری و قانونگزاری و قضائی جامعه بهائی است. وظیفه‌اش اجرای احکام حضرت بهاء‌الله و وضع قوانینی است که در آثار مقدسه نیامده است.

۴- برگزیده‌ای از آثار بهائی

از آثار حضرت بهاء‌الله

* «مقصود از کتاب‌های آسمانی و آیات الهی آنکه مردمان به راستی و دانائی تربیت شوند که سبب راحت خود و بندگان شوند. هر امری که قلب را راحت نماید و بر بزرگی انسان بیافزاید و ناس را راضی دارد، مقبول خواهد بود. مقام انسان بلند است اگر به انسانیت مزین، والا پست‌تر از جمیع مخلوق مشاهده می‌شود. بگو ای دوستان! امروز را غنیمت شمرد و خود را از فیوضات بحر تعالی محروم ننماید. از حق می‌طلبم جمیع را به طراز عمل پاک و خالص در این یوم مبارک مزین فرماید، انه هو المختار.» (۲۰)

* «ای پسران دانش، چشم سر را پلک به آن نازکی از جهان و آنچه در اوست بی بهره نماید؛ دیگر اگر پرده آز بر چشم دل فرود آید چه خواهد نمود؟ بگو: ای مردمان، تاریکی آز و رشک روشنائی جان را پوشاند، چنانکه ابر روشنائی آفتاب را. اگر کسی به گوش هوش این گفتار را بشنود، پر آزادی برآورد و به آسانی در آسمان دانائی پرواز

نماید. چون جهان را تاریکی فراگرفت دریای بخشش بجوش آمد و روشنائی هویداگشت تا کردارها دیده شود. و این همان روشنی است که در نامه‌های آسمانی به آن مرثده داده شد.» (۲۱)

* «ای دوستان، سراپردهٔ یگانگی بلند شد، به چشم بیگانگان یکدیگر را نبینید. همه بار یک دارید! و برگ یک شاخسار.» (۲۲)

* «ای بندگان، سزاوار آنکه در این بهار جانفزا از باران نیشان یزدانی تازه و خرم شوید. خورشید بزرگی پرتوافکننده و ابر بخشش سایه گسترده. با بهره کسی که خود را بی بهره ساخت و دوست را در این جامه بشناخت.» (۲۳)

* «ای پسران انسان، دین الله و مذهب الله از برای حفظ و اتحاد و اتفاق و محبت و الفت عالم است؛ او را سبب و علت نفاق و اختلاف و ضغینه^۱ و بغضا^۲ می‌نماید. اینست راه مستقیم و اس محکم متین. آنچه بر این اساس گذاشته شود حوادث دنیا او را حرکت ندهد و طول زمان او را از هم نریزند...» (۲۴)

۲- ضغینه: کینه

۱- دار: درخت

۳- بغضاء: بیزارى

* «قسم به آفتاب فجر توحید که اگر احبای الهی کشته شوند، نزد این عبد محبوب تر از آن است که به نفسی تعرض نمایند.» (۲۵)

* «حق جل جلاله از برای ظهور جواهر معانی از معدن انسانی آمده...
الیوم دین الله و مذهب الله آنکه مذاهب مختلفه و سبیل متعدده را سبب و علت بغضاء نمایند این اصول و قوانین و راههای محکم متین از مطلع واحد ظاهر و از مشرق واحد مشرق و این اختلافات نظر به مصالح وقت و زمان و قرون و اعصار بوده. ای اهل بهاء کمر همت را محکم نمائید که شاید جدال و نزاع مذهبی از بین عالم مرتفع شود و محو گردد. حبا لله و لعباده^۱ بر این امر عظمی خطیر قیام نمائید ضغینه و بغضای مذهبی ناراست عالم سوز و اطفاء آن بسیار صعب مگر ید قدرت الهی ناس را از این بلاء عقیم^۲ نجات بخشند...
مشکاة^۳ بیان را این کلمه بمثابه مصباح^۴ است ای اهل عالم همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار به کمال محبت و اتحاد و مودت و اتفاق سلوک نمائید قسم به آفتاب حقیقت، نور اتفاق آفاق را روشن و منور سازد. حق آگاه گواه این گفتار بوده و هست. جهد نمائید تا به

۱- حبا لله و لعباده: به خاطر دوستی خداوند و بندگان او

۲- عقیم: سخت و شدید

۳- مشکاة: چراغدان

۴- مصباح: چراغ

این مقام بلند اعلی که مقام صیانت و حفظ عالم انسانیست فائز شوید. این قصد، سلطان مقاصد و این امل^۱ ملیک آمال ولکن تا افق آفتاب عدل از سحاب تیره ظلم فارغ نشود ظهور این مقام مشکل به نظر می آید...

ای اهل بهاء، با جمیع اهل عالم به رُوح و ریحان^۲ معاشرت نمائید. اگر نزد شما کلمه و یا جوهری است که دون شما^۳ از آن محروم، به لسان محبت و شفقت القاء نمائید و بنمائید. اگر قبول شد و اثر نمود مقصود حاصل والا او را به او واگذارید و درباره او دعا نمائید نه جفا لسان شفقت جذاب قلوب است و مائده رُوح و بمثابه معانیست از برای الفاظ و مانند افق است از برای اشراق آفتاب حکمت و دانائی...» (۲۶)

* «ای دوستان، امروز باب آسمان به مفتاح اسم الهی گشوده... خود را محروم نمائید و عمر گرانباه را به قول این و آن تمام مکنید. کمر همت محکم نمائید و در تربیت اهل عالم توجه کنید... باید اهل بهاء... به کمال رُوح و ریحان با اهل عالم معاشرت نمایند و ایشان را متذکر دارند به آنچه که نفع آن به کل راجع است... عالم به محبت

۲- رُوح و ریحان: شادی و صفا

۱- امل: امید و آرزو

۳- دون شما: غیر از شما

خلق شده و کل به وداد و اتحاد مأمورند.» (۲۷)

* «ای اغنیای ارض فقرا امانت منند در میان شما. پس امانت مرا درست حفظ نمائید و به راحت نفس خود تمام نپردازید.» (۲۸)

* «برتری و بهتری که به میان آمد، عالم خراب شد و ویران مشاهده گشت... بلی انسان عزیز است، چه که در کل آیت حق موجود؛ لکن خود را اعلم و ارجح و افضل و اتقی و ارفع دیدن خطائی است کبیر.» (۲۹)

از مناجاتهای حضرت بهاءالله

الها معبودا

از توأم و بتو آمدم قلبم را بنور معرفت منیر فرما توئی مقتدری که قدرت عالم و امم از اقتدارات باز نداشت. از یک اشراق از نیر کرمت دریاهای کرم ظاهر و از یک تجلی از نیر جودت عالم وجود موجود. ای پروردگار آنچه لایق ایامت نیست اخذ نما و آنچه قابل است عطا فرما. توئی آن بخشنده ای که بخششت محدود بحدود نه. عباد توئیم ترا می جوئیم و از تو می طلبیم. توئی فضال و توئی بخشنده.

الها معبودا ملکا مقصودا

بچه لسان ترا شکر نمایم غافل بودم آگاهم فرمودی. مُعرض بودم بر اقبال تأیید نمودی. مرده بودم از آب حیات زندگی بخشیدی پژمرده بودم از کوثر بیان که از قلم رحمن جاری شده تازگی عطا کردی. پروردگارا وجود کل از جودت موجود از بحر کرمت محروم مفرما و از دریای رحمتت منع مکن. در هر حال توفیق و تأیید می طلبیم و از سماء فضل بخشش قدیمت را سائلیم. توئی مالک عطا و سلطان ملکوت بقا.

از آثار حضرت عبدالبهاء

* «ای اهل عالم. طلوع شمس حقیقت محض نورانیت عالم است و ظهور رحمانیت در انجمن بنی آدم. نتیجه و ثمر مشکورا و سنوحات مقدسه هر فیض موفورا^۱. رحمت صرف است و موهبت بحت^۲ و نورانیت جهان و جهانیان. اثتلاف و التیام^۳ است و محبت و ارتباط، بلکه رحمانیت و یگانگی و ازاله^۴ ییگانگی و وحدت با جمیع من

۱- مشکورا: ستوده، پسندیده

۲- موفورا: بسیار، کثیر

۳- بحت: خالص، قطعی

۴- التیام: تلفیق شدن و به هم پیوستن

۵- ازاله: برطرف کردن

علی الارض^۱ در نهایت آزادی و فرزانهگی. جمال مبارک می فرمایند:
 "همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار." عالم وجود را به یک
 شجر و جمیع نفوس، به منزله اوراق^۲ و ازهار^۳ و اثمار^۴ تشبیه فرمودند.
 لهذا باید جمیع شاخه و برگ و شکوفه و ثمر در نهایت طراوت باشند
 و حصول این لطافت و حلاوت منوط به ارتباط و الفت است. پس
 باید یکدیگر را در نهایت قوت نگهداری نمایند و حیات جاودانی
 طلبند. پس احبای الهی باید در عالم وجود، رحمت ربّ و دود^۵
 گردند و موهبت ملیک^۶ غیب و شهود. نظر به عصیان و طغیان نمایند
 و نگاه به ظلم و عدوان^۷ نکنند. نظر را پاک نمایند و نوع بشر را برگ
 و شکوفه و ثمر و شجر ایجاد^۸ مشاهده کنند. همیشه به این فکر باشند
 که خیری به نفسی رسانند و محبت و رعایتی و مودّت^۹ و اعانتی به
 نفسی نمایند. دشمنی نبینند و بدخواهی نشمرند. جمیع من علی
 الارض را دوست انگارند و اغیار را یار دانند و بیگانه را آشنا شمرند و
 به قیدی مقید نباشند. بلکه از هر بندی آزاد گردند. الیوم مقرب درگاه

۱- من علی الارض: اهل عالم

۲- اوراق: برگها

۳- ازهار: گلها

۴- اثمار: میوهها

۵- دود: بسیار با محبت

۶- ملیک: پادشاه، مالک

۷- عدوان: ظلم آشکار

۸- ایجاد: عالم آفرینش، بوجود آوردن

۹- مودت: محبت، دوستی

کبریاء^۱ نفسی است که جام وفا بخشد و اعداء را درّ عطا مبذول دارد حتی ستمگر بیچاره را دستگیر شود و هر خصم لدود^۲ را یار و دود. این است وصایای جمال مبارک. پس ای یاران الهی... آهنگ ملکوت بلند کنید و تعالیم و وصایای ربّ و دود منتشر نمایید تا جهان، جهان دیگر شود و عالم ظلمانی متور گردد... هر نفسی به نفس رحمانی حیات ابدیه طلبد. این زندگانی عالم فانی در اندک زمانی منتهی گردد و این عزّت و ثروت و راحت و خوشی خاکدانی عنقریب^۳ زائل و فانی شود. خلق را به خدا بخوانید و نفوس را به روش و سلوک ملاء اعلیٰ دعوت کنید. یتیمان را پدر مهربان گردید و بیچارگان را ملجاء و پناه شوید. فقیران را کنز^۴ غنا گردید و مریضان را درمان و شفاء. معین^۵ هر مظلومی باشید و مجیر^۶ هر محروم. در فکر آن باشید که خدمت به هر نفسی از نوع بشر نمایید و به اعراض^۷ و انکار و استکبار و ظلم و عدوان اهمیت ندهید و اعتناء نکنید. بالعکس معامله نمایید و به حقیقت مهربان باشید. نه به ظاهر و صورت. هر نفسی از احبای الهی باید فکر را در این حصر نماید که رحمت پروردگار باشد و موهبت

۱- کبریاء: عظمت، بزرگی، جلال

۲- لدود: دشمن سرسخت

۳- عنقریب: بزودی

۴- کنز: گنج

۵- معین: نصرت کننده، کمک کننده

۶- مجیر: پناه دهنده، فریادرس

۷- اعراض: رو برگردانیدن

آمرزگار. به هر نفسی برسند خیری نماید و نفعی برساند و سبب تحسین اخلاق گردد و تعدیل افکار، تا نور هدایت تابد و موهبت حضرت رحمانی احاطه نماید. محبت نور است در هر خانه بتابد و عداوت ظلمت است در هر کاشانه لانه نماید...»

* «ای بنده الهی البته از ظهور قوه نامتناهی در این عصر مجید آثار عجیبه در عالم آشکار گردد و تغییرات عظیمه در حال و استقبال مشاهده شود زیرا کلمه الله مانند روح است و عالم امکان مانند جنین در رحم مادر از قوه روح، این جنین حالات متنوعه پیدا کند و از هیتی به هیتی انتقال نماید علی الخصوص در ایران که از قوه کلمه الله آثار عظیمه ظاهر خواهد گردید.» (۳۰)

از مناجاتهای حضرت عبدالبهاء

بنام یزدان مهربان

پاک یزدانا خاک ایران را از آغاز مشکبیز فرمودی و شورانگیز و دانش خیز و گوهر ریز. از خاورش همواره خورشیدش نورافشان و در باخترش ماه تابان. کشورش مهرپرور و دشت بهشت آسایش پرگل و

گیاه جان‌پرور و کھسارش پر از میوه تازه و تر و چمنزارش رشگ باغ بهشت. هوشش پیغام سروش و جوشش چون دریای ژرف پرخروش روزگاری بود که آتش دانشش خاموش شد و اختر بزرگواریش پنهان در زیر روپوش باد بهارش خزان شد و گلزار دلربایش خارزار. چشمه شیرینش شورگشت و بزرگان نازینش آواره و دریدر هر کشور دور. پرتوش تاریک شد و رودش آب باریک. تا آنکه دریای بخششت بجوش آمد و آفتاب دهش دردمید. بهار تازه رسید و باد جان‌پرور وزید و ابر بهمن بارید و پرتو آن مهر‌پرور تابید. کشور بجنبید و خاکدان گلستان شد و خاک سیاه رشگ بوستان گشت. جهان جهانی تازه شد و آوازه بلند گشت. دشت و کھسار سبز و خرم شد و مرغان چمن به ترانه و آهنگ همدم شدند. هنگام شادمانی است پیغام آسمانی است بنگاه جاودانی است بیدار شو بیدار شو. ای پروردگار بزرگوار حال انجمنی فراهم شده و گروهی همداستان گشته که به جان بکوشند تا از باران بخششت بهره به یاران دهند و کودکان خود را به نیروی پرورش در آغوش هوش پرورده رشگ دانشمندان نمایند آئین آسمانی بیاموزند و بخشش یزدانی آشکار کنند. پس ای پروردگار مهربان تو پشت و پناه باش و نیروی بازو بخش تا به آرزوی خویش رسند و از کم و بیش درگذرند و آن مرز و بوم را چون نمونه جهان بالا نمایند. ع

هو الله

خداوندا مهربانا کریمایا رحیمایا این جمع را به شمع محبت روشن نما و این نفوس را به نفاتات روح القدس زنده کن، انوار آسمانی ببخش و موهبت کبری مبذول دار، تأییدات غیبیه برسان و مکاشفات روحانیه ارزان فرما، دیده‌ها را به نور هدی روشن کن، دلها را به فیوضات نامتناهی غبطه گلشن نما، ارواح را بشارت کبری ده و نفوس را به موهبت عظمی مفتخر نما، ای پروردگار فقیرانیم گنج ملکوت ارزانی نما، ذلیلانیم در ملکوت عزیز فرما، بی سرو سامانیم در پناهت ملجاء و مأوی ده، طالبانیم به الطاف بی پایان رهبری نما، ساکتانیم نطق فصیح ببخش، بی قوتیم قدرت ملکوت احسان فرما، پروردگارا آمرزگارا خطا ببخش، عطا بده، گناه بیامرز، ما را آداب رحمانی بیاموز، توئی دهنده و توئی بخشنده توئی مهربان. ۶۶

هو الله

ای خداوند مهربان بصیرت‌ها را روشن کن، گوش‌ها را شنوا نما
دل‌های مرده را زنده کن، نفوس خواب را بیدار نما. خداوندا ما را از
هر قیدی آزاد فرما و به جهان نامحدود خویش دلالت کن؛ خداوندا
عنایتی فرما که تو را بشناسیم و عاشق جمال تو باشیم. جویای
شمس حقیقت باشیم، از هر افقی طالع شود. طالب رایحه طیبه
باشیم، از هر گلی انتشار یابد. خداوندا ما را از عالم محدود نجات ده
و به جهان نامحدود خویش رسان. تا در سبیل تو سلوک نمائیم،
جستجوی تو نمائیم و مشاهده جمال و کمال تو کنیم. توئی بخشنده،
توئی مهربان، توئی قادر و توانا. ع

مأخذ:

- ۱- مجموعه الواح مبارکه، ص ۲۶۱
- ۲- الوهیت و مظهریت، ص ۸۱
- ۳- امر و خلق ج ۱، ص ۱۴۳
- ۴- منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، ص ۵۸ و ۵۹.
- ۵- امر و خلق ج ۲، ص ۱۲۳
- ۶- رساله گنجینه حدود و احکام، ص ۱۳
- ۷- پیام ملکوت، رساله تحری حقیقت، ص ۱۱
- ۸- امر و خلق، ج ۳، ص ۴۰۹
- ۹- پیام ملکوت، رساله تعلیم و تربیت، ص ۱۴
- ۱۰- امر و خلق، ج ۳، ص ۳۳۶
- ۱۱- پیام ملکوت، رساله تساوی حقوق ص ۷ و ۹
- ۱۲- پیام ملکوت، رساله لزوم تطابق دین با علم و عقل، ص ۱۳
- ۱۳- امر و خلق، ج ۴، ص ۲۷۹-۲۸۰
- ۱۴- پیام ملکوت رساله تعدیل معیشت، ص ۲۳
- ۱۵- نظر اجمالی در دیانت بهائی، ص ۴۴
- ۱۶- امر و خلق، ج ۴، ص ۳۲۵
- ۱۷- همان مأخذ، ص ۲۷۱
- ۱۸- مفاوضات عبدالبهاء، ص ۸۲

- ۱۹- پیام آسمانی، ص ۱۴۲
- ۲۰- دریای دانش، ص ۱
- ۲۱- دریای دانش، ص ۶
- ۲۲- دریای دانش، ص ۷-۸
- ۲۳- دریای دانش، ص ۱۰۱
- ۲۴- دریای دانش، ص ۲۰-۲۱
- ۲۵- امر و خلق ج ۳، ص ۱۹۳
- ۲۶- منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، ص ۱۸۴-۱۸۵
- ۲۷- امر و خلق، ج ۳، ص ۲۱۳
- ۲۸- کلمات مکنونه فارسی
- ۲۹- امر و خلق، ج ۳، ص ۲۵۸